



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هشتاد و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۵ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۳

خلق را طاق و طُرمِ عاریتی ست

امر را طاق و طُرمِ ماهیتی ست

*طاق و طُرم: جلال و شکوهِ ظاهری

مردم عادی که من ذهنی دارند، جلال و شکوه و ارزششان، عاریتی و ظاهری است و آن‌ها را از جهان بیرون و چیزهای آفلی که ذهن نشان می‌دهد قرض می‌گیرند، در حالی که جلال و شکوه «امر» یا همان خداوند که در این فضای گشوده شده است و جنس اصلی ماست، ماهیتی و ذاتی بوده و ارزش حقیقی دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۴

از پی طاق و طُرمِ خواری کشند

بر امیدِ عزّ در خواری خوشند

مردم به خاطر جلال و شکوه ظاهری که از همانیدگی‌ها و چیزهای آفلِ ذهنی قرض گرفته‌اند و غم و غصه‌ای که با آوردن چیزها به مرکز خود ایجاد کرده‌اند، خواری می‌کشند و خودشان را ذلیل و کوچک می‌کنند و به امید این که توسط دیگران براساس چیزهای این جهانی دیده شوند و به بزرگی ذهنی دست یابند، در این بدبختی و ذیلی خود دل خوشند و احساس خوشبختی می‌کنند.

نکته: ما فقط زمانی حقیقتاً بزرگ می‌شویم که فضا را باز کنیم و به خداوند زنده شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۵

بر امیدِ عزِّ ده‌روزهٔ خُدوک
گِردنِ خود کرده‌اند از غمِ چو دوک

*خُدوک: پریشانی، پراکندگی خاطر از امورِ ناملایم

انسان‌های دارای من‌ذهنی به امید رسیدن به شادی و بزرگی موقت در این جهان که همراه با درد و پریشانی است، گردن‌هشیاریِ حضور خود را مانند دوک نخریسی لاغر و باریک کرده‌اند، چون فقط نگران راضی کردن مردم و نگه داشتن این تصویر عزت و بزرگی در ذهن آن‌ها هستند.

نکته: ما با من‌ذهنی در دریایی از خون و کوچکی و حقارت و پستی زندگی می‌کنیم تا مردم به ما تأیید و توجه دهند یا خودمان را برتر از دیگران نمایش دهیم، غافل از این که من‌ذهنی دشمن ماست و این‌گونه زندگی کردن، هم برای ما و هم دیگران مخرب است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۹

حلقهٔ کوران به چه کار اندرید؟

دیده‌بان را در میانه آورید

ای گروه من‌های ذهنی کوردل که دیدهٔ غیب‌بین ندارید و از طریق همانیدگی‌ها و چیزهایی می‌بینید که ذهن نشان می‌دهد، به چه کار مشغولید؟ چرا با سبب‌سازی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها به بحث و جدل با یکدیگر مشغول شده‌اید؟ دیده‌بان یعنی انسانی چون مولانا را به میان بیاورید، آثارش را بخوانید و از او کمک بگیرید تا راه را به شما نشان دهد، دیدتان را اصلاح کند و سبب تغییر شما شود.



نکته ۱: وقتی بتوانیم فضا را باز کنیم، از طریق عدم می بینیم و دیده بان ما خود خداوند می شود. ولی اگر قادر نباشیم فضا را باز کنیم، می توانیم از مولانا دیدِ درست بگیریم.

نکته ۲: برنامه گنج حضور، مولانا را به میان آورده و توسط چراغ او به بیداری انسان ها کمک می کند. حال باید از خودمان بپرسیم آیا ما اشتباه خودمان را از طریق دیدِ مولانا می بینیم و درست می کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۹

اندرین ره ترک کن طاق و طُرنُب

تا قلاووزت نجنبد تو مَجْنُب

*طاق و طُرنُب: جلال و شکوه ظاهری

*قلاووز: پیشرو لشکر

در راه «الأحِبُّ الأَقْلین» یعنی دوست نداشتن و نیاوردن چیزهای گذرا که ذهن نشان می دهد به مرکز، جلال و شکوهِ قرصی و ظاهری من ذهنی را دور بینداز، می دانم را رها کن، راهنمایی همچون مولانا داشته باش و قبل از انجام هر کاری، به توصیه های او توجه نما و فکر و عمل براساس من ذهنی را ترک کن.

نکته: ما برحسب جایی که در آن متولد شده و زندگی می کنیم و میزان تحصیلات، خانواده و ظاهر خودمان، یک تصویر ذهنی و طاق و طُرم ساخته ایم؛ حال برای زنده شدن به زندگی باید همه را رها کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۸۳

سوی حق گر راستانه خَم شوی

وارهی از اختران، مَحْرَم شوی



[مولانا می گوید] اگر به راستی، با جدیت و صمیمانه فضا را باز کنی، با تمام وجود تسلیم شوی، آن چه را ذهن نشان می دهد به مرکزت نیاوری، بگویی من اقلین را دوست ندارم، قوانین زندگی مثل قانون جبران و مزرعه را رعایت کنی و در همه این مراحل صبر داشته باشی، در این صورت از اختران یعنی من ذهنی خودت و من های ذهنی دیگران رهایی یافته و محرم خداوند خواهی شد.

نکته: قانون مزرعه می گوید اگر می خواهیم درختی داشته باشیم که میوه بدهد، اول باید آن را بکاریم، سپس به آن آب و کود بدهیم و صبر کنیم. سال اول ممکن است میوه ندهد، اما سال های بعد میوه خواهد داد. این قانون در حقیقت قانون کوشش، جدیت، بینش و جبران هم هست که به ما می گوید باید کار کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۶۰

آن هنرهای دقیق و قال و قیل

قوم فرعون اند، اجل چون آب نیل

آن هنرهای به ظاهر دقیق و قیل و قال ذهنی مانند قوم فرعون است و اجل مانند آب نیل. به بیان دیگر اگر انسان بر حسب من ذهنی اش، سواد و استدلال های ذهنی و دقیق داشته باشد و بحث و جدل کند و هر لحظه چیزهای اقل را به مرکزش راه دهد، اجل که همان مردن نسبت به من ذهنی است، او را مانند دریای نیل در خودش غرق می کند. همان طور که قوم موسی که من ذهنی داشتند نیز در دریای نیل غرق شدند.

نکته: ما در این لحظه دو جور می توانیم فکر کنیم، یکی این که فضا را باز کنیم و زندگی را به مرکزمان بیاوریم و دیگر این که فضا را ببندیم و من ذهنی را به مرکزمان وارد کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۶۱

رونق و طاق و طُرنُب و سِحَرشان

گرچه خَلقان را کَشَد گردن کِشان

*طاق و طُرنُب: جلال و شکوه ظاهری

اگرچه آن جلال و شکوه ظاهری، سروصدای ذهنی و زرق و برق و دَبَدَبه و جادوی آنان، مردمی را که من ذهنی دارند کنجکاو می کند و به سوی خود جلب می کند، [ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۶۲

سِحَرهای ساحران دان جمله را

مرگ چوبی دان که آن گشت اژدها

اما تو باید همه علم و هنرهایی که مردم را به ارتعاش ذهنی وامی دارد و آن‌ها را تشویق می کند که دردها و آن چه را ذهن نشان می دهد به مرکزشان بیاورند، به منزله جادوی جادوگران فرعون در نظر بگیری و مرگ یعنی مردن نسبت به من ذهنی و چیزهای ذهنی را به منزله عصای موسی که به اژدها تبدیل شد. به بیان دیگر اگر انسان با فضاگشایی نسبت به من ذهنی بمیرد، عصایش که همان ذهن است تبدیل به اژدها می شود و او به خدا زنده می گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۶۳

جادوی‌ها را همه یک لقمه کرد

یک جهان پُرشب بُد، آن را صبح خُورد



آن عصای ذهن [که در اثر فضاگشایی و مهم ندانستن آن چه ذهن نشان می‌داد] به اژدهای حضور تبدیل شد، همه جادوگری‌ها و چیزهایی را که ذهن به مرکز انسان می‌آورد و عینک دید او می‌کرد، به لقمه‌ای بدل کرد و فروبلعید. جهان ذهن، شبی سرتاسر تاریک و ظلمانی بود که صبح حقیقت و زنده شدن به هشیاری حضور آن را خورد و محو کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۹

هستی ز غیب رسته، بر غیب پرده بسته

و آن غیب همچو آتش، در پرده‌های دودی

حس وجود انسان و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد، در واقع همگی از فضای گشوده‌شده پدید آمده و سبب ایجاد من‌ذهنی شده‌اند. من‌ذهنی نیز روی غیب یا فضای گشوده‌شده و من اصلی انسان پرده‌ای افکنده و آن را پنهان کرده‌است. درست مثل آتش که دود را ایجاد می‌کند، ولی دود آن قدر بالا می‌آید که پرده‌ای به روی آتش کشیده و آن را پنهان می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۹

دود ارچه زاد ز آتش، هم دود شد حجابش

بگذر ز دود هستی، کز دود نیست سودی

درست است که دود از آتش پدید می‌آید اما با ایجاد پرده‌ای روی آتش، آن را می‌پوشاند. حس وجود و همانندگی‌ها نیز که از فضای گشوده‌شده برمی‌خیزند، مثل دود، روی من اصلی انسان را که در این فضای گشوده‌شده بوده و از جنس آتش عشق است گرفته‌اند. دود من‌ذهنی نمی‌تواند آتش عشق و خدا را ببیند، بنابراین ای انسان از حس وجود و هستی توهمی من‌ذهنی و همانندگی‌ها که عاریتی هستند بگذر؛ زیرا آن‌ها جز درد چیزی نمی‌آفرینند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۹

از دود گر گذشتی، جان عین نور گشتی

جان شمع و تن چو طشتی، جان آب، تن چو رودی

اگر از این من ذهنی و دودِ همانیدگی‌ها بگذری، جانت عین نور شده، فضای درونت باز می‌شود و از جنس من اصلی‌ات می‌شوی؛ بنابراین تو دیگر من ذهنی نیستی بلکه عیناً به زندگی زنده شده‌ای. این جسم و وجودی که من ذهنی نشان می‌دهد مثل شمعدان است و جان اصلی مثل شمع است که نورش را به روی این شمعدان جسم می‌اندازد. جان ذهنی مثل رودخانه بوده و جان اصلی مثل آب روان است، یعنی آب هشیاری حضور باید دائماً از رود جسم ما بگذرد تا ما از انقباض رها شده و روان شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

حُبِّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يَصِمُّ

نَفْسُكَ السَّوْدَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمِ

[خداوند خطاب به انسان می‌گوید] عشق تو به چیزهای جسمی و آوردن آن‌ها به مرکزت، تو را به لحاظ چشمِ عدم‌بین و گوشِ سکوت‌شنو کور و کر می‌کند؛ پس با من یا دیگران ستیزه نکن، زیرا من ذهنی سیاه‌کار تو با مرکز پر از همانیدگی چنین گناهی را مرتکب شده‌است.

نکته ۱: دردها، مسائل، موانع و کارافزایی‌ها را ما خودمان برای خودمان به‌وجود آورده‌ایم؛ زیرا آن چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکز آورده‌ایم و به‌عنوان من ذهنی، هم زندگی خودمان و هم دیگران را خراب کرده‌ایم.

نکته ۲: «لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ» یعنی ذهنم هر چیزی را که نشان می‌دهد جزو آفلین است، پس من آن‌ها را دوست ندارم و به مرکز نمی‌آورم.



نکته ۳: اگر ما عاشق یک انسان شویم دائماً حول محور او می چرخیم، زیرا او را به مرکزمان آورده‌ایم. ولی اگر به خدا عشق بورزیم، او به صورت عدم به مرکز ما می آید. بنابراین باید از خودمان سؤال کنیم آیا عشق خداوند در مرکز ماست یا عشق چیزهایی که ذهن نشان می دهد؟

حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیا تو را کور و کر می کند.»

«اِحْدَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أُسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ.»

«بپرهیزید از دنیا که همانا دنیا جادوگرتر از هاروت و ماروت است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

کوری عشق ست این کوری من

حُبِّ يُعْمِي وَ يُصِمُّ اسْتِ اِي حَسَن

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید] اگر من دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است، چراکه در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز از طریق خدا می بینم و دیگر چیزهایی را که ذهن نشان می دهد به مرکز نمی آورم و به آن ها توجه نمی کنم. ای انسان معمولی، بدان که عشق موجب کوری و کری می شود، یعنی اگر انسان راستانه خم شود و مرکز را عدم نماید، دیگر چیزهای بیرونی روی او اثر نمی گذارند و نمی توانند به مرکزش بیایند؛ بنابراین او از طریق خداوند می بیند نه از طریق همانیدگی ها.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد بگو

*مقتضا: لازمه، اقتضاشده

من با فضاگشایی و عدم کردن مرکز هر چیزی را که ذهنم نشان می‌دهد و غیر خداست مهم نمی‌دانم و نسبت به آن کور هستم، بنابراین در این لحظه فقط حواسم به عدم بودن مرکز است و با دید خدا یا فضای گشوده‌شده درونم می‌بینم. لازمه عشق یا یکی شدن با خدا هم همین است که فقط او را در همه چیز و همه کس ببینم و «غیر او» یعنی چیزها را به مرکز نیآورم که عینک دیدم شود. پس ای انسان، تو نیز با عمل کردن به این اصل مهم، آن را بیان کن. نکته: اگر ما چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم بدانیم و به مرکز راه دهیم، یک من‌ذهنی درست می‌شود که مأمور خراب‌کاری است و باعث می‌شود متوجه نشویم که مسئول خراب کردن زندگی‌مان خودمان هستیم نه دیگران.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴

ز آن عَوَانِ مُقْتَضَى که شهوت است
دل اسیرِ حرص و آز و آفت است

دراثر تلاشِ آن مأمور خواهشگر، یعنی من‌ذهنی که برحسب فکرهای همانیده و گذاشتن آن‌ها در مرکز کار می‌کند و حرص و شهوت زیاد کردن آن‌ها را دارد و می‌خواهد از آن‌ها زندگی بگیرد، دل انسان اسیر طمع و حرص و زیان می‌گردد و دائماً دچار درد و انقباض می‌شود.

نکته: من‌ذهنی مثل یک آفت است که جسم، فکر، احساسات و همه چیز ما را خراب می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

ز آن عَوانِ سِرِّ، شدی دزد و تباه

تا عوانان را به قهرِ توست راه

*عَوان: داروغه، مأمور

*مَقْتَضی: اقتضاکننده

تو از آن مأمور سِرِّ خرابکار که در درونت پنهان است و از وجود آن بی خبر هستی، فاسد و دزد شده‌ای و زندگی‌ات تباه گشته‌است؛ به طوری که من‌های ذهنی دیگر از طریق همین مأمور یعنی من ذهنی که در مرکزت وجود دارد، کنترل تو را به دست گرفته‌اند و می‌توانند بر تو اثر مخرب بگذارند.

نکته: اگر ما معنای «لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ» را به درستی فهمیده‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم که چیزهای ذهنی را به مرکز راه ندهیم، باید در این راه صبر داشته باشیم و با تلاش، قوانین زندگی از جمله قانون جبران را رعایت کنیم، راستانه خم شویم و روی خودمان تمرکز نماییم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۱

هر که را بینی یکی جامه دُرُست

دان که او آن را به صبر و کسب جُست

هر کس را دیدی که بر تنش جامهٔ گران‌قیمتی است و وضع مادی‌اش خوب است، بدان در کسب و کار خود جدیت و صبر و سعی کرده‌است. به لحاظ معنوی نیز اگر دیدی کسی جامهٔ حضور بر تن دارد و جامهٔ همانیدگی‌ها و من‌ذهنی را درآورده، بدان که در راه زنده شدن به حضور با صبر و فضاگشایی مرکزش را عدم کرده‌است.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۲

هر که را دیدی برهنه و بی‌نوا

هست بر بی‌صبری او آن گوا

هر کس را دیدی که عریان و بینواست و من ذهنی بزرگی دارد، بدان که آن برهنگی و بی‌نوايي او، گواه بر بی‌صبری و عدم جدیت اوست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۳

هر که مُسْتَوْحِش بُود پُر غَصَه جان

کرده باشد با دغایی اِقتران

*مُسْتَوْحِش: بیمناک

*دَغَا: مکار، حيله گر

*اِقتران: همنشین شدن، قرین شدن

هر کس که دچار ترس و پر از غصه باشد، قطعاً با شخصی بداندیش، حيله گر و مکار دوستی و همنشینی کرده‌است. به عبارتی بدترین و حيله‌گرترين قرین هر انسانی اول من‌ذهنی خودش و بعد من‌های ذهنی بیرون هستند که باعث بدبختی او می‌شوند.

نکته: علت این که ما به‌عنوان هشیاری با من‌ذهنی قرین می‌شویم این است که «لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ» نمی‌گوییم، آن چه را ذهن نشان می‌دهد به مرکز می‌آوریم و با تصویر ذهنی‌مان زندگی می‌کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۴

صبر اگر کردی و اِلْفِ با وفا

از فراق او نخوردی این قفا

*الف: دوست

*قفا: پس گردنی

اگر آن شخص صبر می کرد و با فضاگشایی یارِ باوفا را که خداوند است به دوستی برمی گزید و خودش را زیر نورافکن قرار می داد و با چیزهای اَفَل و بی وفا که ذهن نشان می دهد دوستی نمی کرد، در این صورت از فراق و جدایی از خدا پس گردنی نمی خورد. [یعنی قرین شدن ما با من ذهنی موجب می شود از زندگی پس گردنی بخوریم و تنبیه شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۵

خُوی با حق ساختی، چون انگبین

با لَبَنِ که لِأَحِبِّ الْأَفْلینِ

*لَبَن: شیر

*لِأَحِبِّ الْأَفْلینِ: فروشندگان را دوست ندارم.

[آن انسانی که در من ذهنی جانش پر از ترس و غصه است، اگر صبر می کرد و آن چه ذهن نشان می دهد را مهم نمی دانست،] در این صورت مانند عسل که با شیر عجین می شود، با خدا قرین می شد و می گفت: «من فروشندگان یعنی چیزهای گذرا را دوست ندارم.»

نکته ۱: اگر ما نخواهیم دیگر به حرف من ذهنی مان گوش دهیم، باید آن چیزی را که ذهن نشان می دهد به مرکزمان نیاوریم بلکه با فضاگشایی، عدم را در مرکزمان قرار دهیم.



نکته ۲: همانندگی با باورها به معنی پرستش چیزهای آفل به جای خداوند بوده و به نوعی کفر محسوب می شود، پس نباید باورپرستی را معادل دین داری بدانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۶

لاجرم تنها نماندی همچنان

کآتشی مانده به راه از کاروان

[اگر انسان آفلین را به مرکزش نمی آورد و مرکزش را عدم می کرد،] به ناچار مانند آتشی که از کاروان بر جای مانده، از اصل و حقیقت خویش که خداوند است جدا و تنها نمی ماند.

نکته: ما مانند آتش نیمه خاموشی هستیم که از کاروان زندگی و انسان هایی مثل مولانا، حافظ و فردوسی جا مانده ایم. اگر آن چیزی را که ذهن نشان می دهد به مرکزمان نمی آوریم و با کاروان زندگی همکاری و همراهی می کردیم، به خدا زنده می شدیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۷

چون ز بی صبری قرین غیر شد

در فراقش پُرغم و بی خیر شد

از آن جایی که انسان در اثر بی صبری و عجز بودن، با چیزی که ذهن نشان می دهد قرین شد و به غیر خدا متمایل گشت، در فراق خداوند، پر از غم شد و از خیر نصیبی ندید.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۸

صحبتت چون هست زَرِ دَهْدَهی

پیش خاین چون امانت می نهی؟

*زَرِ دَهْدَهی: طلای ناب

ای انسان، چون مصاحبت و همنشینی با تو که از جنس خدا هستی مانند طلای خالص، ارزشمند و گران بهاست، چرا آن را پیش خیانت کاری همچون ذهن به امانت می گذاری [و چیزهای آفل را به مرکزت می آوری]؟

نکته ۱: ما باید مدام به خودمان یادآور شویم که امتداد خدا هستیم، پس باید برایمان مهم و ارزشمند باشد که با چه کسی دوست و قرین شده ایم. آیا حاضریم طلای خالص قرین بودن با زندگی را پیش خائنی مانند من ذهنی بگذاریم؟
نکته ۲: اگر چیزهای ذهنی را به مرکزمان بیاوریم، به تدریج توسط من ذهنی مان پژمرده و خاموش می شویم. چاره آن است که با صبر به «لَا أَحِبُّ الْآفَلِینَ» عمل کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۹

خوی با او کُن گامانت های تو

ایمن آید از اُفول و از عُنُو

*عُنُو: تعدی، تجاوز

ای انسان، مرکزت را عدم کرده و با خدا خو کن و دوست او باش تا این امانتت که زندگی تو و هشیاری خالص حضور توست، از فروشدن و غروب کردن مصون بوده و از تجاوز دیگران در امان بماند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۰

خوی با او کن که خُو را آفرید

خوی‌های انبیا را پرورید

برو و از طریق فضاگشایی و نیاوردن ذهن به مرکزت، با خداوندی دوست شو که دوستی و عادتِ وصل شدن به زندگی را آفرید و پیامبران و انبیا را هم با همین عادت و خصلت تربیت کرد. [با من ذهنی‌ات که فقط مصیبت به‌بار می‌آورد، خو نکن و دوست نشو.]

نکته ۱: توصیه مولانا به ما فضاگشایی، صبر و رفتن به فضای «لا أَحِبُّ الْأَفْلَین» یعنی جایی است که انسان آفلین را به مرکزش نمی‌آورد.

نکته ۲: ما تمام آن چیزهایی را که ذهنمان نشان می‌دهد و مربوط به این جهان است، عاریت کرده و براساسشان جلال و شکوه ظاهری درست می‌کنیم و این بسیار نادرست است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۵

گوشِ حسیّ تو به حرفِ ار درخور است

دان که گوشِ غیب‌گیرِ تو گر است

*غیب‌گیر: گیرنده پیام‌های غیبی

اگر اهل فضاگشایی نیستی و گوشِ حسی تو که با ذهن کار می‌کند، مدام می‌خواهد حرف‌های ذهنی را بشنود و با سبب‌سازیِ ذهن‌ت متوجه معانی گردد، پس بدان که گوشِ غیب‌گیرِ تو که الهاماتِ غیبی را می‌فهمد، ناشنوا و کر شده و نمی‌توانی از سبب‌سازیِ ذهن خارج شوی و کلام خدا را بشنوی. [تنها چیزهایی را خواهی شنید که قبلاً در ذهن‌ت انبار

کرده‌ای.]



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com